

درآمد

برساخت گذشته: درآمدی بر نظریه تاریخ، عنوان برگردان فارسی کتاب *Konstruktion der Vergangenheit. Eine Einführung in die Geschichtstheorie*، اثر کریس لورنتس است که خانم آنه گرت بوتنر^۱ آن را از هلندی به آلمانی برگردانده و نخستین بار در سال ۱۹۹۷ در انتشارات Böhlau در شهر کلن به چاپ رسیده است. عنوان اصلی این کتاب به زبان هلندی، *De constructie van het verleden. Een inleiding van de geschiedenis* است که چاپ اول آن در سال ۱۹۸۷ در آمستردام منتشر شده است. برگردان آلمانی این کتاب با مقدمه‌ای از یورن روزن^۲ به عنوان جلد سیزدهم از مجموعه نوشتارهایی در باب فرهنگ تاریخ^۳ انتشار یافته و تاکنون بیش از ۲۵ بار تجدید چاپ شده است. اهمیت این اثر به واسطه پرداختن آن به نظریه‌های جاری درباره علم تاریخ و تاریخ‌نگاری است که در آن به تفصیل گرایش‌های عمده، توصیف و نقد و در نهایت، رأی تلفیقی نویسنده در این زمینه ارائه شده است.

در میان انبوه تاریخ‌نگاری‌هایی که در جامعه علمی و فرهنگی ما به نحو عمومی یا اختصاصی به موضوعات تاریخی پرداخته‌اند، به رغم کثرتی که دارند، تنها معدودی از آن‌ها را می‌توان یافت که در نگارششان رویکرد نظری روشنی در پیش گرفته شده باشد و یا آثاری از وقوف نسبت به کاری که بدان می‌پردازند، ملاحظه گردد. به همین نسبت، شمار منابعی که درباره تأمل نظری بر کار مورخ و تاریخ‌نگار به زبان فارسی نگاشته یا برگردانده شده‌اند، در مقایسه با این انبوه، ناچیز است. گویی بسیاری از مورخان، پرداختن نظری به علم تاریخ و تاریخ‌نگاری را کاری مهم ندانسته و چه بسا زاید تلقی کرده‌اند. این سخن حتی در مورد نوعی از تاریخ‌نگاری صادق است که فراتر از گاهشماری وقایع تاریخی، به تاریخ تحلیلی و تبیین علل رویدادهای تاریخی پرداخته‌اند.

به علاوه، نگرش نظری به خود علم تاریخ و نگرش فرانظری به نظریه‌هایی که در خصوص این علم مطرح شده و نیز مسائل مهمی که درباره موضوع و رویکردهای پژوهش

1. Annegret Böttner

2. Jörn Rüsen

3. Beiträge zur Geschichtskultur

تاریخی منتشر شده‌اند نیز چندان بازتابی در محافل علمی ما پیدا نکرده‌اند. این در حالی است که آگاهی فرانظری و نظری به آنچه در این حوزه به‌عنوان مسائلی گاه تعیین‌کننده مطرح است، بی‌تردید افق‌های مهمی را در این عرصه خواهد گشود. کتاب حاضر به‌رغم پرداختن تفصیلی به این مباحث و نیز مثال‌های متعددی که در هر فصلی آمده و گاه از رویدادهایی برگرفته شده‌اند که به دلیل فاصله زمانی با دوران معاصر، دنبال کردن آن‌ها دقت نظر خواننده را می‌طلبد و پانویست‌هایی که تکمله‌ای برای فهم متن‌اند، می‌تواند به‌منزله درآمد مناسبی برای آشنایی با این حوزه باشد. نمودارهای متعددی که در کتاب آمده است، نشان می‌دهند که این اثر حاصل تجربه سال‌های طولانی تدریس نویسنده در کلاس‌های درس دانشگاه بوده و این نمودارها را برای روشن‌تر ساختن مطالب مطرح کرده است.

نویسنده این کتاب، کریستف فردریک هیزبرخ لورنتس^۱، مورخ هلندی متولد سال ۱۹۵۰ در شهر باندونگ اندونزی است. او استاد پیشین دانشگاه لیدن (۱۹۸۹-۲۰۰۴)، دانشگاه آزاد آمستردام (از سال ۱۹۸۹)، پژوهشگر مهمان مرکز تاریخ اجتماعی تطبیقی برلین (۱۹۹۶-۱۹۹۷)، استاد مدعو دانشگاه گراتس در اتریش (۱۹۹۹-۲۰۰۰)، دانشگاه ارفورت آلمان (۲۰۰۰-۲۰۰۱)، همکار مشورتی طرح پژوهشی «آگاهی در عرصه بین‌الملل» دانشگاه ونکوور کانادا از سال ۲۰۰۱ تاکنون است.

لورنتس کارشناسی ارشد خود را در سال ۱۹۷۶ در رشته جامعه‌شناسی و انسان‌شناسی و دکتری را در رشته فلسفه در سال ۱۹۸۷ در دانشگاه آمستردام هلند گذرانده است. او مقالات متعددی در حوزه علم تاریخ، تاریخ‌نگاری و نظریه تاریخ به زبان‌های هلندی، آلمانی و انگلیسی دارد.

لورنتس با برگزیدن مفهوم «برساخت»^۲ در توصیف کار مورخان، فهم خود از موضوع علم تاریخ را به روشنی بیان کرده است. از دیدگاه او، علم تاریخ نه «بازسازی»^۳ و نه «ساخت گشایی»^۴ گذشته، بلکه «برساختی» از جانب مورخ و در نتیجه، تفسیری از اوست. او برخلاف نگرش رئالیسم ساده‌انگارانه^۵، به خوبی واقف است که میان آنچه در خصوص علم تاریخ می‌تواند امر واقع (یا فکت) تلقی شود و تفسیر آن، رابطه‌ای ناگسستنی برقرار

1. Christoff Frederik Gijbert Lorenz

2. Konstruktion

3. Rekonstruktion

4. Dekonstruktion

5. naiver Realismus

است و این رابطه را موضوع محوری نظریه تاریخ می خوانند. ارائه حتی تلخیصی از انبوه موضوعاتی که لورنتس در این کتاب مورد بحث قرار داده، در این درآمد به دلیل تعدد و تنوع آن‌ها نیازمند نگارش متنی است که بی تردید حوصله خوانندگان را به چالش می کشد. در عوض، ترجیح بر این است که توجه خوانندگان به چند مبحث محوری در این اثر جلب گردد تا در مطالعه آن، علاوه بر شناختن گستره بحث، پرسش‌های معینی را دنبال کنند. البته برجسته‌ساختن این مباحث به معنای آن نیست که خوانندگانی با پرسش‌های دیگر، مطالب قابل توجهی را برای یافتن پاسخ‌هایی در قبال پرسش خود در آن پیدا نکنند.

لورنتس ابتدا بر سه مفهوم امر واقع، تفسیر و حقیقت متمرکز می شود. در برگردان فارسی، «امر واقع» در ازای واژه Fakt (یا همان fact در زبان انگلیسی) آمده که برگرفته از واژه لاتینی factum، صیغه مفعولی از مصدر facere به معنای کار انجام گرفته است. مترجم آلمانی در متن به تناوب به جای آن، از واژه Tatsache استفاده کرده است. به علاوه، میان Data (= داده) و Fakt (که در واقع تفاوتی ندارد) و Wirklichkeit و صفت wirklich را به کار برده است. ویراستار پس از مشورت‌های متعدد با اهل فن به رغم ناهمپوشانی کامل، معادل «امر واقع» را برگزیده است تا تمایزات دقیق نویسنده مراعات شود. هر چند این معادل‌گزینی در پاره‌ای از موارد، موجب ناهم‌واری متن در مشتقاتی همچون faktisch و kontrafaktisch می شود و تکلف‌هایی را در پی دارد.

مفهوم «امر واقع» که در علوم طبیعی به ظاهر مفهوم روشنی است، در چارچوب علم تاریخ دچار ابهام‌هایی جدی است و نویسنده می کوشد تا نشان دهد در اینجا با امر واقعی که به اصطلاح، «عینی» باشد و بتواند در برابر تفسیر و تبیین تاریخی همچون محکی برای داوری درباره درستی و نادرستی آن به کار رود، روبه‌رو نیستیم. او با طرح پرسش از چیستی «امر واقع» در علم تاریخ و نسبت آن با مشاهده و تفسیر، به سراغ این مسئله غامض می رود و می کوشد تا درک قابل فهمی را از «عینیت» و «حقیقت» ارائه نماید. از مسائل دشواری که در خصوص «امر واقع» مطرح می شود، تعیین حدود این مفهوم و به ویژه ربطی است که پدیده‌های تاریخی با یکدیگر پیدا می کنند. پرسش این است که آیا می توانیم معیار روشنی برای مربوط دانستن یا ندانستن این پدیده‌ها بیابیم و پدیده‌های به هم پیوسته را به عنوان یک امر واقع متمایز سازیم.

لورنتس طی دو فصل به برداشت تحصیل‌گرایانه (پوزیتیویستی) از تبیین تاریخی و

الگوهای آن می‌پردازد و با ذکر نمونه‌هایی ویژگی‌های تبیین قانونمند را برمی‌شمرد. با توجه به اهمیت دو مفهوم «کلیت» و «ضرورت» در برداشت تحصیل‌گرایانه (پوزیتیویستی) از تبیین تاریخی به منزله قانونمندی، تحلیل این دو مفهوم و معانی ممکن برای آن‌ها حائز اهمیتی تعیین‌کننده است. به‌ویژه، در خصوص مفهوم «ضرورت»، تبیین احتمالی به‌عنوان بدیلی برای تبیین ضروری و چگونگی رابطه آن با علمی‌بودن علم تاریخ، مباحث جدیدی را در نظریه علم تاریخ برمی‌انگیزد که لورنتس می‌کوشد تا به نحوی قانع‌کننده به وجوه مختلف آن‌ها بپردازد.

سپس، او به برداشت هرمنویتیکی (تفسیری) از تبیین تاریخی روی می‌آورد و به طور خاص دو الگوی تبیینی قصدگرا^۱ و روایی^۲ را مورد بحث قرار می‌دهد. به‌علاوه، او از الگوی تبیینی دیگری به نام الگوی تبیینی غایی نیز نام می‌برد که آن را ذیل الگوهای تبیینی قصدگرا مطرح می‌سازد. در ادامه، مسئله دقیقی همچون «تعیین فزون از حد»^۳ مطرح شده که مشکلی جدی بر سر راه الگوی تبیینی قصدگراست و تبیین رویدادهای تاریخی بر پایه مقاصد کنشگران را با دشواری‌هایی روبه‌رو می‌سازد. لورنتس با بیان ویژگی‌های تبیین تاریخی روایی از درزین تا گادامر، به اندیشه‌های مدرن و پست‌مدرن در این زمینه روی می‌آورد؛ هرچند در نهایت با طرح «رنالیسم علمی»^۴ خود به نوعی دوباره به اندیشه مدرن بازمی‌گردد و با جرح و تعدیل‌هایی قائل به نظریه‌ای تلفیقی می‌شود. برخلاف بحث مفصلی که لورنتس درباره الگوهای تبیینی تحصیل‌گرا ارائه کرده، در مجموع این بخش به اختصار برگزار شده است و نشان می‌دهد که آشنایی او با اینگونه الگوها و مباحث مربوط به آن‌ها حاشیه‌ای است. برخی از نقدهایی که او درباره این الگوها مطرح می‌سازد، از جانب پیروان هرمنویتیک پاسخ‌هایی درخور توجه یافته‌اند که در اثر حاضر، بازتابی پیدا نکرده‌اند.

الگوی تبیینی سومی که لورنتس آن را «راه سوم» می‌نامد، الگوی تبیینی مقایسه‌ای^۵ است. از دیدگاه او این الگو، جامع میان دو دیدگاه متقابل تحصیل‌گرایان و پیروان هرمنویتیک است که بر نفی مفهوم «قانون» و نیز مفهوم «علیت» در تاریخ‌نگاری و قرابت کار مورخان با هنرمندان تأکید می‌ورزند و خصوصیت شیوه کار مورخان را تفسیری و تابع

-
1. intentional
 2. narrativ
 3. Überdetermination
 4. wissenschaftliche Realismus
 5. das vergleichende Erklärungsmodell

فاعل شناسنده می‌دانند. البته شایان ذکر است که این برداشت لورنتس در مورد هرمنوتیک گادامری که قائل به ذوب افق‌ها^۱ و روی دادن فهم در یک «میان»^۲ است، نمی‌تواند صادق باشد. او در پی معرفی این الگوی تبیینی به عنوان جامع میان دو نیروی تبیین کننده قاعده‌مندی و نیروی تبیین مکانی و زمانی است. در چنین الگویی، با تأکید بر لزوم تبیین علی در عرصه تاریخ‌نگاری، امکان تبیین‌های رقیب علی دیگر همچنان باقی است و در نتیجه، تفسیر علی همانند همه تفسیرهای دیگر همواره خطاپذیر می‌ماند و علی‌الاصول می‌تواند تصحیح شود و بهبود یابد. بدین ترتیب، مقایسه میان یک تبیین علی با تبیین علی دیگر و تطبیق این دو بر هم می‌تواند موجب ترجیح یک تبیین بر تبیین‌های رقیب و حذف آن‌ها از دور گردد؛ بی‌آنکه این سخن به منزله بطلان آن تبیین‌ها باشد. لورنتس با توضیح این الگو دلایلی را برای امتیاز آن بر دو الگوی تبیینی دیگر آورده است و می‌کوشد تا این دلایل را تقویت کند و متغیرهای کمی را با متغیرهای کیفی و با ذکر نمونه‌هایی از پدیده‌های تاریخی و نگرش کل‌گرایانه را با نگرش تحلیلی فردگرا سازگار نماید. او با مطرح ساختن روش‌های همخوانی و مغایرت، نحوه این مقایسه و تطبیق را نشان می‌دهد؛ هرچند لورنتس ایرادهایی که بر این روش‌ها گرفته شده است را هم مطرح می‌سازد.

مبحث مهم دیگری که به نظر می‌رسد شایسته آن است که مورد توجه خاص خوانندگان ارجمند قرار گیرد و قوام علم بودن تاریخ به آن است، مسئله علیت و تبیین علی در این علم است. طبیعی است که در هر نظریه علمی باید مراد از مفهوم علیت روشن شده باشد تا انتظاراتی که از این تبیین داریم، با موضوع و گزاره‌های ممکن برای چنین علمی سازگار باشد. از زمان ارسطو هنگامی دانسته‌هایی علم شمرده می‌شدند که می‌توانستند بیانگر علیت بودن و این گونه بودن چیزی باشند و استدلالی علمی شمرده می‌شد که بتواند علل چهارگانه بودن و شدن آن را بیان کند. در تلقی نوین از علم، هنگامی که از علت سخن به میان می‌آید، مقصود علت مؤثره، بلکه مکانیکی یک پدیده است که باید دارای ویژگی کلیت و ضرورت و بیانگر قانونمندی حاکم بر پدید آمدن پدیده‌ها باشد. به علاوه، این علت، علت فلسفی پیشین نیست، بلکه تعاقب ضروری برگشت‌ناپذیر است. با نظر به علمی همچون علم تاریخ، این پرسش مطرح است که آیا اساساً می‌توانیم در این علم، تبیین علی داشته باشیم یا نه و اگر می‌توانیم، چگونه؟ لورنتس نخست با پرداختن به مفهوم شرط

1. Horizontverschmelzung

2. Zwischen / Between

لازم و کافی به فهم تحصیل گرایان از علیت به منزله قاعده مندی اشاره می کند که از جانب پیروان هرمنیوتیک در خصوص علم تاریخ مورد نقد قرار می گیرد و بعضاً نفی می شود. مثال تراژدی ورزشگاه نشان دهنده آن است که لایه های مختلف سخن گفتن از شرایط لازم و کافی تا چه اندازه می توانند برخلاف آنچه در بادی امر به نظر می رسد، پیچیده و در هم تنیده باشند. لورنتس در توصیف ویژگی ها و مسائل مربوط به تبیین های علی به مباحث جالبی توجه دارد. به عنوان نمونه، او می پرسد که آیا همان طور که حضور عاملی ممکن است علت برای پدیده ها (از جمله، پدیده های تاریخی) باشد، غیاب یک عامل را نیز می توان به منزله «علت» برای پدیده ها دانست یا نه. پرسش مهم دیگر در تبیین علی این است که زنجیره علت ها را تا کجا باید دنبال کنیم تا بتوانیم چیزی را به عنوان علت بپذیریم. او با فرق گذاردن میان علت های درازمدت بنیادین و کوتاه مدت بی واسطه، پرسش دیرینه در باب دنبال کردن علت ها تا علت اولی یا صرف شناخت علت مباشر را اینک در حوزه علم تاریخ بار دیگر روزآمد می سازد.

چگونگی امکان رسیدن به کلیت در گزاره های علمی (قانونمندی) و نسبت آن با آنچه در علم تاریخ «مشاهده» خوانده می شود، وجه دیگری از تلقی علیت به منزله قاعده مندی است و موجب می شود به ناچار نگاه مجددی به تعمیم هایی بیندازیم که در جریان پرداختن به علم تاریخ صورت می گیرند. گذار از گزاره های علی شخصی به قانونمندی ما را به مسئله تکرارپذیری یا تکرارناپذیری پدیده های تاریخی می کشاند که به نوبه خود، پیامدهای مهمی را برای ویژگی علمی علم تاریخ به همراه دارد. توجه به خاستگاه فهم روزمره ما از امور «متعارف» بی نیاز و امور «نامتعارف» نیازمند تبیین که به عرصه تبیین های علی در سطح علمی نیز تسری پیدا می کند، به ویژه در قلمرو تاریخ اهمیت شایانی می یابد. در اینجا نیز نمونه هایی که لورنتس از تاریخ نگاری های وقایع منجر به جنگ جهانی اول می شوند، بسیار جالب اند. دایره دیگری از موضوعاتی که لورنتس توجه خاصی به آن مبذول داشته، پرسش از امکان یا عدم امکان دستیابی به گزاره هایی درباره امور واقع تاریخی است که در آن، ارزش ها در صورت بندی این گزاره ها دخالتی نداشته باشند و این علم را دچار شبهه وابستگی به ارزش ها نسازند. این شبهه که برآمده از نگرش تحصیل گرایانه و ایدئال فاعل شناسنده بیرنگ است، دسته ای از نظریه پردازان در باب علم تاریخ را به طرح ایدئال فراغت علم از ارزش ها و دانش فارغ از ارزش سوق داده است. موضوع دیرینه نقش اشخاص به منزله افراد کنشگر و ساختارها، از جمله مباحث

مشهوری است که لورنتس گریزی از مواجهه با آن ندارد. پرسش هستی‌شناسانه از واقعی بودن ساختارها و تقابل دو دیدگاه فردگرا و کل‌گرا در این زمینه که بازتاب خود را در نگرش روش‌شناختی فردگرایانه^۱ و جمع‌گرایانه^۲ پیدا می‌کند، همراه با استدلال‌ها و نقدهای این دو دیدگاه، عرصه دیگری است که لورنتس می‌کوشد تا فراتر از سنتی که پشت سر دارد، در آن به یک جمع‌بندی قابل قبولی برسد و برای کنشگری ساختارهای اجتماعی، معنای روشنی پیدا کند.

سپس نویسنده پس از ارائه تعریفی از علوم اجتماعی و علم تاریخ، به واریسی تأثیر علوم اجتماعی بر علم تاریخ می‌پردازد. در اینجا نسبت‌دادن کنش‌های از روی قصد به گروه‌های اجتماعی یا کل جامعه، نظیر آنچه در سطح کنشگران فردی مطرح می‌شود، معضلاتی را پیش پای مورخ می‌نهد. تبیین‌های فوق قصدگرا^۳ و پایین‌تر از قصدگرا^۴ به رغم نامأنوس بودن عنوانی که نویسنده برای آن‌ها برگزیده، برآمده از پاره‌ای از دشواری‌هایی است که در پیوند میان علم تاریخ و علوم اجتماعی و تکیه علم تاریخ بر این علوم چهره می‌نمایند. آخرین فصل کتاب به مسئله عینیت، ذهنیت و منازعه دیرینه بر سر ارزش‌ها و داوری‌های ارزشی در عرصه علم تاریخ می‌پردازد. طرح مفاهیم ارزشی «خوب» و «بد» و تأثیر آگاهانه یا ناآگاهانه این مفاهیم در تبیین تاریخی از یک سو و اصل «فراغت علم از ارزش‌ها» و ایدئال علم فارغ از داوری‌های ارزشی به مباحثی در نظریه تاریخ دامن زده است که نویسنده با دسته‌بندی آن‌ها و نقد موضوعی که در این زمینه اتخاذ شده‌اند، پیامدها و دامنه برد این مسائل را معلوم سازد. گره خوردن تاریخ با هویت جمعی و فردی کنشگران و مشاهده گران، لایه‌های جدیدی از صورت مسائل را آشکار می‌سازد که شایسته توجه‌اند. بدین ترتیب، لورنتس با طی کردن این مسیر طولانی به پایان اثر خود می‌رسد و می‌توان گفت که دست کم در طرح اصلی‌ترین مباحث مربوط به نظریه یا علم تاریخ و نیز مسائل مربوط به تاریخ‌نگاری، چیزی را فروگذار نکرده است. این ویژگی موجب می‌شود که حقیقتاً عنوان *درآمدی بر نظریه تاریخ* برای کتابی که نگاشته است، نامی اغراق‌آمیز نباشد. در انتها، کتاب‌شناسی بسیار مفصلی آمده است که همگی آن‌ها در تدوین متن کتاب مورد استناد قرار گرفته‌اند و گنجینه‌ای برای پژوهشگران این حوزه از پژوهش به

-
1. Individualismus
 2. intentional
 3. Superintentional
 4. Subintentional

شمار می‌رود. پایان بخش کتاب فهرست اعلام مفصلی است که در آن آوانگاری نام‌های اشخاص با رجوع به منابع با دقت کافی صورت گرفته است.

در شکل‌گیری متن حاضر، چند مرحله طی شده است. در مرحله نخست، متن آلمانی این اثر از جانب مترجم محترم، سرکار خانم دکتر ماریا ناصر به فارسی برگردانده شده که تلاشی دشوار بوده است. در مرحله ویرایش علمی و ادبی، این برگردان دو بار با متن آلمانی تطبیق داده و تدقیق شده است. به‌علاوه، پانوشتهای کتاب که اغلب به زبان انگلیسی بوده و حاوی نقل‌قول‌هایی طولانی از منابع اصلی است و نزدیک به یک‌سوم حجم متن کتاب را دربرمی‌گیرد، به فارسی برگردانده و ضمیمه شده است. سپس، در بازنگاری نهایی کوشش شده است تا عبارات فارسی، روان‌تر و خواناتر شوند. بر خود لازم می‌بینم از مترجم محترم و نیز تلاش پیگیرانه سرکار خانم زینب فرخنده‌زاده که نمونه‌خوانی، حروف چینی، صفحه‌بندی، تهیه فهرست واژه‌ها و اعلام را عهده‌دار بوده و با حوصله این کار را همراهی نموده‌اند، سپاسگزاری کنم.

به‌علاوه، از مدیریت ارجمند سازمان سمت و مسئولان محترم این سازمان، به‌ویژه آقایان دکتر مهدی احمدی، دکتر حمیدرضا خادمی، دکتر زهیر صیامیان و همچنین، سرکار خانم مریم فلاح شجاعی که صبورانه کارهای مربوط به نشر را پیگیری نموده‌اند، سپاسگزاری می‌کنم.

امید آنکه حاصل این کار چندساله، مقبول خوانندگان ارجمند، به‌ویژه اساتید، دانشجویان، پژوهشگران و علاقمندان به علم تاریخ قرار گیرد. بدیهی است که این کار به رغم کوشش‌های به عمل آمده، خالی از کاستی نیست. پیشنهادها و نقدهای خوانندگان گرامی می‌تواند مددکار ما در تصحیح، تکمیل و بهبود چاپ‌های بعدی این اثر باشد.

سیده‌محمد رضا حسینی بهشتی

زمستان ۱۳۹۹

یادداشت مترجم

گفته: هیچ تاریخی بدون حبّ و بغض و اشتباه نیست. انسان با گذشته معنا پیدا می‌کند. هر انسانی با آنچه که بر او گذشته، به تشخیص و هویت دست می‌یابد. تجربه زیسته هر کس شاخص و معرف آن چیزی است که هست. هر آن دم که نتوان گذشته را به یاد آورد و تهی از یاد گذشته شد، مرگ و فناى حقیقی فرامی‌رسد. جاودانگی در آنچه گذشته و به ثبت رسیده، خود را نمایان می‌سازد. به قول مارکس، اگر انسان در جسم خود فانی است، در عمل تاریخی خود باقی است. بقا و جاودانگی از دیرباز تاکنون از تمنیات بشر نخستین به شمار می‌رفته است. از این رو، ثبت گذشته و برساخت آن در طول تاریخ از موضوعات مورد منازعه نظریه پردازان تاریخ بوده است. برساخت یک واقعه به معنای جاودانه ساختن آن واقعه است. صورت جاودانه بخشیدن به هر رویدادی، یعنی ثبت آن رویداد و چگونگی این ثبت - به عبارتی دیگر، جاودانگی - در دست مورخ و راوی توانای آن است.

حال، پرسش اینجاست که آیا می‌توان مورخی یافت که به دور از هرگونه حبّ و بغض و پیش داوری به روایت عینی واقعه پردازد؟ همین گزاره، باردار پرسش‌های بنیادین فلسفی بسیاری است:

۱. آیا اساساً انسان بدین معنا وجود دارد، یعنی انسانی که عاری از پیش داوری و جهت گیری‌های فکری باشد؟

۲. روایت عینی به چه معناست و معیار عینی بودن چیست؟

این پرسش‌ها و پرسش‌هایی نظیر آن، موضوع کتاب ارزشمند *برساخت گذشته*: *درآمدی بر نظریه تاریخ* را تشکیل می‌دهد. از این رو، کریس لورنتس، مؤلف کتاب *نظریه‌ای منسجم در باب علم تاریخ* را مطرح نمی‌سازد. لورنتس با نثری شیوا، دقیق، منسجم، منطقی و در عین حال، با رعایت تمام موازین علمی و به کارگیری همه ظرایف و نکته‌سنجی‌هایی که درخور یک کار پژوهشی است، مواضع و تلقی‌های مختلف درباره نظریه تاریخ را به تفصیل بیان می‌کند. سپس، با ذکر محاسن و معایب هر یک از این نظریه‌ها و ارائه استدلالی جامع در هر یک از این آراء، خواننده را به داوری فرامی‌خواند.

درباره مضمون این کتاب، یورن روزن، ناشر کتاب، به شکل کوتاه و گویا، اما جامع و مانع در مقدمه ناشر سخن گفته است. ویژگی بارز نشر لورنتس، شیوایی و روانی آن است؛ به گونه‌ای که استاد درس تاریخ در کلاس درس فقط به روخوانی آن اکتفا کند؛ تو گویی درس را با به کارگیری جدیدترین روش تدریس به دانشجو آموخته است. لورنتس چنان

در هفت شهر عشق تاریخ و تاریخ نگاری و در صد میدان آرای مورخان و نظریه پردازان تاریخ سیر کرده و آداب روایت را به جا آورده که هریک از مواضع نظریه پردازان را با تحلیل خاستگاه فلسفی آن‌ها به مخاطب عرضه می‌کند. در واقع، کتاب *برساخت گذشته* صرفاً درآمدی بر نظریه تاریخ نیست، بلکه مروری بر تاریخ فلسفه است و اما حکایت ترجمه این کتاب به زبان فارسی:

سال ۱۳۸۴ به پیشنهاد استاد ارجمند، جناب آقای دکتر سیدمحمد رضا حسینی بهشتی ترجمه این کتاب آغاز شد و در زمستان سال ۱۳۸۷ پایان یافت. کسانی که محضر آقای دکتر بهشتی را درک کرده‌اند، نیک می‌دانند که ایشان در دقت از خواص روزگاران‌اند. آنچه ایشان را در دقت تشخیص می‌بخشد، هوش و تمرکز بی‌بدیلی است که در فهم مطلب از آن بهره‌مندند و انتقال این تمرکز در فهم مطلب آن روشی است که سعی در انتقال آن به مخاطب دارند. پس از سال‌ها تلمذ در محضر ایشان به‌عنوان یکی از مترجمان فرهنگ *نامه تاریخی مفاهیم فلسفه*، اقبال آن را یافتم که با چند و چون و زیر و زبر ترجمه فلسفی خرده‌آشنایی پیدا کنم و هر آنچه در این حوزه می‌دانم، بی‌کم و کاست مدیون آموزش ایشانم که با مهر، دلسوزی، دقت و شکیبایی بی‌مانندی در کار آموزش‌اند. از اقبال خوش من، ویرایش کتاب حاضر به دست توانمند آقای دکتر بهشتی صورت گرفته است که در واقع، بازنویسی علمی ترجمه این کتاب به شمار می‌رود. معادلیابی علمی واژگان تخصصی و احیای ظرایف از قلم افتاده، حاصل کار ایشان است و علاوه بر آن، ترجمه پیشگفتار ناشر، مقدمه کریس لورنتس و ترجمه تمامی پاورقی‌ها.

در اینجا به‌عنوان مترجم این کتاب پس از تشکر ویژه از استاد ارجمندم، جناب آقای دکتر محمد رضا حسینی بهشتی جا دارد از جناب آقای دکتر مهدی احمدی گرامی که این کتاب را برای ترجمه انتخاب کردند و نسخه‌ای از متن اصلی را در اختیار مترجم قرار دادند و تمامی مراحل ارزیابی و ویرایش این کتاب را در «سمت» طی این همه سال، با جدیت پیگیری نمودند و از سرکار خانم مریم شجاعی گرامی که تمام پیگیری‌های لازم را برای چاپ کتاب از آغاز تاکنون انجام داده‌اند و سرکار خانم زینب فرخنده‌زاده عزیز که عهده‌دار حروف‌چینی و صفحه‌آرایی این کتاب بوده‌اند، صمیمانه تشکر کنم.

در پایان، ترجمه این کتاب را به روح بزرگ پدرم، جهانگیر ناصر تقدیم می‌کنم که پایان ترجمه این کتاب مصادف شد با پایان کتاب زندگی‌اش که در طول حیات خود همواره به این معنا وفادار بود:

مباش در پی آزار و هرچه خواهی کن که در شریعت ما غیر از این گناهی نیست

ماریا ناصر

پیشگفتار ناشر متن آلمانی

کتاب *درآمدی بر نظریه تاریخ*، اثر کریس لورنتس به سنت Historik [= علم تاریخ - و.] اختصاص یافته است. به گفته درُیزن، اندیشمند کلاسیک این رشته، Historik «آموزه علم تاریخ» است. لورنتس مهم‌ترین عناصر و موضوعات چنین آموزه‌ای در باب علم تاریخ را به گونه‌ای روشن و قابل فهم توصیف می‌کند و با این کار، امکان ممتازی را در اختیار تمامی کسانی قرار می‌دهد که به تاریخ به مثابه علم می‌پردازند تا به صورت‌هایی از اندیشه آگاهی یابند که به علم تاریخ اختصاص یافته‌اند.

لورنتس یک نظریه منسجم (یا به تعبیر دقیق‌تر: یک فرانظریه) در باب علم تاریخ به منزله صورتی از شناخت و وجهه‌نظرهای تعیین‌کننده برای این نظریه و به‌ویژه، روش تاریخی را مطرح نمی‌سازد تا با یک تلقی از علم تاریخ روبه‌رو باشیم که هم‌عرض با دیگر تلقی‌ها در این باب یا فراتر از آن‌هایی باشد که همگی متعهد به یک سنت واحدند. او چنین برداشتی دارد و آن را به شیوه‌ای خاص با ما نیز در میان می‌گذارد. او مواضع و تلقی‌های مختلف درباره نظریه تاریخ و هریک از طرح پرسش‌ها و خط‌مشی‌های استدلال تعیین‌کننده مختلف در این زمینه را معرفی و به تفصیل بیان می‌کند؛ مزایا و کاستی‌های هریک از آن‌ها را می‌سنجد و - با تفصیل یک استدلال جامع - خواننده را متقاعد می‌سازد که مواضع معینی را موجه‌تر از مواضع دیگر بداند. این مواضع در عین حال، به لحاظ پیوستگی و انسجام درونی‌شان دیده و قابل فهم می‌شوند. لورنتس مباحثات مربوط به نظریه تاریخ در علم تاریخ، فلسفه و علوم اجتماعی و انسانی را از زمان درُیزن تا کنون به ما عرضه می‌دارد. بنابراین، او به گونه‌ای هدفمند موضع خاص خود را ارائه می‌کند، اما با این کار، ما را با تاریخ و منازعات روزآمد اندیشه در این باب آشنا می‌سازد که تاریخ چیست و مورخان چه می‌کنند و تاریخ به مثابه علم، چه ادعاهایی می‌تواند داشته باشد و تفکر تاریخی چه اهمیتی برای زندگی انسان دارد.

سنت علم تاریخ که از جانب درُیزن، اندیشمند کلاسیک این رشته، ارائه شده است، همچون سرنخی این پرسش را دنبال می‌کند که تاریخ به مثابه علم و به‌عنوان یک رشته آکادمیک چیست و میان این رشته و علوم مجاور آن چه نسبتی برقرار است و جایگاه علمی آن با نظر به علوم دیگر چگونه است؛ آن‌هم به‌ویژه، با نظر به علوم طبیعی که

به طور خاص علم تلقی می‌شوند. این سنت را به ویژه، از این نظر باید یادآوری کرد که تحولات اخیر نظریه تاریخ از آن فاصله بیشتر و بیشتری گرفته‌اند. مباحثات اخیر درباره تفکر تاریخی، ویژگی‌ها و کارکرد عملی آن به ویژه، بر صورت‌بندی زبانی آن، روایت تاریخی در اشکال متعددش در رسانه‌های مختلف و نقش آن در قلمروهای گوناگون فرهنگ متمرکز شده است. بدین ترتیب، این مباحثات، سنت دیرینه تفکر درباره تاریخ پیش از شکل‌گیری آن به عنوان یک علم را دنبال می‌کند که در آن، سروکار ما عمدتاً با تاریخ‌نگاری به منزله یک نحوه کنش فرهنگی و فایده‌ای بود که این کنش برای زندگی آدمی دارد.

مدت‌های مدیدی است که تفکر تاریخی به عنوان فرایندی ذهنی و عملی فرهنگی که در آن، گذشته آدمی حاضر گردانیده می‌شود، با نظر به بنیانش تبیین و قابل فهم می‌گردد. سخن بر سر باور آدمی و خاطره به منزله پدیدارهای بنیادین و کلی فرهنگ بشری است. در این میان، علم تخصصی تاریخ تا حدود زیادی از دایره دید خارج شده است. تنها چیزی که مورد توجه قرار می‌گرفت، فراورده‌های تاریخ‌نگاری بود، یعنی متونی که مورخان پدید می‌آوردند. آنچه با تیزبینی تحلیل می‌شد، ویژگی ادبی این فراورده‌ها و فرایندهای تعیین‌کننده زبانی‌شان در شکل دهی به معنا درباره گذشته بود. اما فرایندهای طاقت‌فرسای پژوهشی، فکری و معرفتی که مورخان حرفه‌ای زن و مرد ناگزیر به طی کردن آن بودند، دیگر چندان مورد توجه نبود، زیرا آنچه در کانون توجه فرانظریه در علم تاریخ قرار می‌گرفت، تقریباً منحصرأ نتیجه این فرایند شناخت، یعنی متونی بود که زبان، شعر و خطابه و نیز کارکردهای فرهنگی خاطره وابسته به آن‌ها به منظور شکل‌گیری هویت و مرزبندی میان خودی و دیگری بود. به نظر می‌رسید که آنچه برای مدت‌های مدیدی فکر و ذکر مورخان را به خود مشغول داشته بود، یعنی پرسش از علمی بودن، حقیقت و عینیت علم تاریخ دیگر از دور خارج شده است. ادعاهای سنتی در خصوص علمی بودن علم تاریخ در پرتو فرایندهای زبانی روایت تاریخی به محاق رفته بود و به نظر می‌رسید نحوه‌های عمل یادآوری جمعی و جاهتی عاریتی از علمی بودن را به نمایش می‌گذارند که مورخان به مدد آن، کاری را که حقیقتاً انجام می‌دهند و با آن کارکردی اجتماعی را برآورده می‌سازند، به گونه‌ای دیگر جلوه می‌دهند.

برخلاف میل مورخان اهل فن، نمی‌توان به سادگی گفت که نظریه تاریخ بدین ترتیب چنان فاصله‌ای گرفته است که دیگر متخصصان اهل عمل لازم نیست توجهی به آن داشته باشند (اگر اساساً علاقه‌ای به پرداختن پرزحمت به تأملات نظام‌مند درباره مبانی کاری که می‌کنند، داشته باشند). البته فرایندهای زبانی و تهیه متون و به کارگیری ابزارهای زبانی لازم و

صورت‌های ادبی توصیف، جزو کنش علم تاریخ‌اند و نمی‌توان انکار کرد که علم تاریخ جزئی از فرهنگ یادآوری جامعه است؛ به طوری که اگر این علم بخواهد بداند که به چه کار می‌آید، باید مطالبی دقیق‌تر و اساسی درباره یادآوری و خاطره بداند. با این حال، استنباط دورافتادن نظریه تاریخ از کنش علم تاریخ غلط نیست، زیرا آنچه از دایره دید بیرون افتاده، دقیقاً نحوه عملی است که ویژگی بارز حاضرگردانیدن گذشته، یادآوری و خاطره را در شکلی از کنش تخصصی دارد که برای جامعه مدرن حائز اهمیت و در آن تأثیرگذار است.

کتاب لورنتس نگاه ما را دوباره متوجه چنین چیزی می‌کند. او با این کار، از دریافت پست مدرن در باب نظریه تاریخ به دریافت مدرن از آن بازمی‌گردد؛ البته این در صورتی است که پایه تفاوت این دو نگرش را در معیار معرفتی شناخت و ادعاهای علمی بودن آن‌ها بدانیم. البته این بازگشت به گونه‌ای صورت نمی‌گیرد که اینک دیدگاه‌های جدیدی که در آن‌ها، تفکر تاریخی به منزله کوششی از جانب روایت برای شکل‌دهی به معنا تلقی می‌شوند و نیز مبانی آن در فرهنگ یادآوری یک جامعه آشکار می‌گردد، نادیده گرفته شوند. به عکس، لورنتس تأملات خود را با برداشتی بسیار سخت‌گیرانه از نظریه علمی درباره شناخت تاریخی آغاز می‌کند و سپس، گام به گام به مسائلی می‌پردازد که تبیین علمی در قلمرو تاریخ با آن‌ها روبه‌رو می‌شود. او در این مسیر به گونه‌ای عمل می‌کند که مرزها و تنگناهای یک تلقی تحصیل‌گرا از علم روشن می‌شود. در عین حال، معلوم می‌شود در صورتی که بخواهیم دریابیم مورخان چه می‌کنند، چگونه و در چه جهتی می‌توان، بلکه باید از این مرزها عبور کرد. او در این مسیر بیان می‌کند که چه دلایلی موجب شده‌اند تا نظریه تاریخ پای در عرصه نظریه روایت پست‌مدرن بگذارند و از این‌رو، به گونه‌ای مستدل موجه بودن چنین کاری را مورد تأکید قرار می‌دهد. البته او همچنان در پی پرسش آغازین از دستاوردهای معرفتی تفکر تاریخی است و این نکته‌ای تعیین‌کننده در کار اوست. این پرسش در مسیری که او از تحصیل‌گرایی تا اندیشه مدرن طی می‌کند، به گونه‌ای فزاینده پیچیده‌تر و دشوارتر می‌شود. در عین حال، اهمیت این پرسش برای واقعیت، نحوه عمل انضمامی پژوهش تاریخی و مباحثات این رشته به مراتب واضح‌تر و روشن‌تر می‌شود.

لورنتس در پی آن، پرسش از دستاوردهای معرفتی تفکر تاریخی را که اینک شکل گرفته و تفصیل یافته است، گام به گام از طریق طرح تحلیل‌های نظریه علمی تبیین تاریخی دنبال می‌کند. او با این کار خود، بار دیگر مسائلی را وارد افق علم تاریخ می‌کند که در گفتمان روایتگری و یادآوری به محاق رفته بودند؛ مسائلی همچون اشکال اختصاصی تبیین تاریخی،

ویژگی و کارکرد شکل‌گیری نظریه تاریخی، امکان‌ها و مرزهای مقایسه تاریخی، نقش ساختارها و اشخاص در فرایند تاریخ، رابطه علوم تاریخی و علوم اجتماعی و سرانجام، تألیف خاص سوژ کتیوبته تعیین یافته از جانب ارزش‌ها و هنجارها از یک سو و ادعاهای اعتبار عینی شناخت تاریخی از سوی دیگر. بنابراین، در پایان با تحلیلی از ساختار ویژه تفکر روبه‌رویم که دانش تاریخی فرآمده از طریق علمی که به گونه‌ای استدلالی بدان پرداخته شده، می‌تواند به مدد آن کارکرد جهت‌دهی فرهنگی را به‌ویژه، در مباحثات عمومی درباره هویت تاریخی ایفا کند.

بدین ترتیب، فرهنگ تاریخ بار دیگر اهمیت بُعد معرفتی خود را باز یافته است؛ بُعدی که در رویکرد نظریه تاریخ به جانب زبان روایت تاریخی و کارکرد آن در یادآوری آن را از دست داده بود. با این اوصاف، علم تاریخ که در این میان به واسطه نظریه تاریخ مدرن به بُعد شاعرانه و خطابی نحوه عمل فرد در بازنمایی نمادین گذشته در بر ساخته‌های تاریخ‌نگارانه فرآورده‌های علمی اش آگاهی یافته، می‌تواند ادعای عقلانی‌بودنش به‌عنوان یک علم را از نو اقامه کند. کتاب لورنتس در این زمینه، بنیان استواری برای استدلال‌های بعدی فراهم می‌کند. مسیر توصیف او در عین حال، جهتی را نشان می‌دهد که علم تاریخ باید در تأمل بر بنیان‌های این علم دنبال کند. ادعای عقلانیت، پیوند تنگاتنگی با فرایندهای زبانی شکل‌دهی به معنای تاریخی و کارکرد عملی یادآوری تاریخی در جهت‌یابی‌ها دارد. دیگر موضع‌گیری‌های سیاسی و اخلاقی با لحاظ کردن فهمی محدود از عقلانیت، بیگانه یا حتی ضد علم تلقی نمی‌شوند، بلکه عواملی غیر قابل چشم‌پوشی برای تفکری تاریخی به شمار می‌آیند که می‌توانند با ادعای اعتبار و قاعده‌مندی‌های روشی این علم بی‌هیچ مشکلی سازگار باشند. همین سخن درباره خط‌مشی‌های شاعرانه و خطابی توصیف‌های تاریخ‌نگارانه نیز صادق است. بدین ترتیب، دایره نگرش علم تاریخ به مراتب وسیع‌تر شده است. لورنتس نشان داده است که این دایره دید را در بُعد عقلانی و معرفتی می‌توان به گونه‌ای استدلالی پر کرد و معلوم می‌سازد که چنین کاری چگونه صورت می‌گیرد. کار بعدی این است که در همین سطح از تأمل، ابعاد زیباشناختی و سیاسی تفکر تاریخی به گونه‌ای تشریح شوند که دیگر به منزله اموری غیر عقلانی در ادعای عقلانیت مختص به علم ظاهر نشوند، بلکه تحقق دستاوردی در یادآوری و جهت‌یابی باشند که تاریخ به‌عنوان یک علم به خاطر آن‌ها، بر ادعای معقول عقلانی‌بودن روش خود و نیز بر عقلانی‌بودن نیروی نقادانه ممکن در دستاوردهای پژوهشی اش پافشاری می‌کند.

یورن روزن

اسن، اوت ۱۹۹۷

مقدمه

این کتاب، نسخه تصحیح و تکمیل شده متن هلندی است که در سال ۱۹۹۴ در انتشارات بوم (آمستردام / مِپِل) منتشر شده است. کتاب، تاریخچه پیدایش پیچیده‌ای دارد که در شکل‌گیری آن در کنار خود مؤلف، اشخاص متعدد دیگری نیز سهیم‌اند که می‌خواهم در اینجا از آن‌ها سپاسگزاری کنم. سپاسگزاری من در وهله نخست، متوجه تان نیهویس (ماستریخت) و فرانک آنکرسمیت (گرنینگن) است که بخش‌هایی از متن را خوانده و شرح کرده‌اند. از آنجا که ما در یک سلسله از پرسش‌ها، قائل به مواضع کاملاً متفاوتی بودیم، مباحثاتی که طی سال‌هایتمادی با آن‌ها داشتم، در روشن شدن و توجیه موضع خودم، نقشی بسیار مهم داشت. دوم، خود را مرهون یورن روزن (بیلفلد) و اُتو دان (کُلن) می‌دانم که هر دو در ترغیب و عملی شدن برگردان این کتاب به زبان آلمانی (از جانب آنه گرت بوتیر) سهم مؤثری ایفا کردند. سوم، از بنیاد NWO برای تأمین مالی هزینه برگردان و نیز بنیاد هومبُلِت برای اعطای جایزه پژوهشی که با اقامت در مرکز پژوهش‌های میان‌رشته‌ای بیلفلد همراه بود و همکاری با مرکز تحقیق تاریخ اجتماعی مقایسه‌ای در برلین را ممکن ساخت، تشکر می‌کنم. در آنجا، یورگن کُکا و هانس زیگریس، میزبانانی سخاوتمند برای من بودند. به‌علاوه، خود را مرهون هانس و ترینیگ (آمستردام) می‌دانم که علاوه بر کارهای دیگر، فهرست منابع و دیگر فهارس را تنظیم کرده است. همچنین، از میسائیل شوارتس (برلین)، کریستینا فِسترف (کُلن) و رُلف بیئر (آمستردام) سپاسگزاری می‌کنم که برگردان آلمانی را تصحیح و پیشنهادهای را برای اصلاح آن ارائه کردند. در پایان و بیش از همه، از همسرم تیتیا و دخترم میلو برای صبر و تفاهم بی‌حدوحصری که هر دوی آن‌ها هر یک به سهم خود در جریان نگارش این کتاب داشته‌اند، سپاسگزارم که برخی اوقات به نظر می‌رسید هیچ‌گاه تمام‌شدنی نیست.

کریس لورنتس

برلین، مارس ۱۹۹۷